

تضایف دین و سیاست از منظر امام خمینی علیه السلام*

غلامحسن مقیمی **

چکیده

توهم دوپارگی دین و سیاست باعث دگردیسی برخی از صاحبان اندیشه راجع به اسلام اصیل شده است. این مسئله اگرچه در طول تاریخ معاصر، بحران‌های تازه‌ای را در عرصه هویت حیات سیاسی جامعه اسلامی ایجاد کرده بود، ولی با ورود امام خمینی در زندگی سیاسی و قرائت اندیشه سیاسی ناب شیعی، بخش عمده این دل‌نگرانی‌ها رفع شد. امام خمینی با گذر از راهی که به وسیله فقهای سلف صالح طی شده بود، توانست اصول و مبانی کلام سیاسی و فقه سیاسی را با دانش سیاسی روز، پیوند منطقی بزنند. این پیوند که از مجرای منطق و روش «اجتهاد لازم» حاصل می‌شده است، گستره دین را نه تنها در اصول نظری سیاست جریان داد بلکه در عرصه تعلیمات سیاسی نیز گسترش داد. در حقیقت امام خمینی با انضمام عنصر زمان و مکان به دستگاه اجتهادی جواهری، تحولی شگرف در تبیین و تفسیر مباحث نظام سیاسی شیعی ایجاد کرد و حضور حداکثری دین را در همه زوایای زندگی سیاسی روشن کرد.

این نوشته می‌کوشد تا با بازشناسی ماهیت دین و سیاست، این دو

* تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۰ تاریخ تأیید: ۸۸/۱۱/۳۰

** عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی.

مقوله را از دیدگاه امام، در دو سطح مفهومی و نهادی نسبت‌سنجی کند، سپس آسیب‌شناسی جدایی آن دو را در بیانات ایشان کنکاش نماید.

واژگان کلیدی: دین، سیاست، امام خمینی، رابطه مفهومی، رابطه نهادی، آسیب‌شناسی.

مقدمه

هویت رفتار سیاسی انسان و جامعه با آرمان‌ها و ارزش‌هایی که به آنها باور دارد و جزء فرهنگ سیاسی وی شده است، تعیین می‌شود. بدین لحاظ معنای زندگی سیاسی بشر، در گرو یافتن جواب روشن از پرسش‌های هنجاری و ارزشی است. پرسش‌هایی از قبیل: کمال، سعادت و خیر انسان چیست؟ اصول اساسی و شیوه‌های وصول به آنها در حیات سیاسی چگونه است؟ جهان‌بینی و ایدئولوژی حاکم بر اندیشه سیاسی چیست؟ حیات سیاسی انسان مسلمان را چه چیزی هویت می‌بخشد؟

امام خمینی به‌مثابه مجتهدی دین‌شناس و سیاستمداری زمان‌شناس، معنا و هویت سیاست را از درون مکتب و ایدئولوژی اسلام جست‌وجو می‌کند. از این رو، دین و سیاست در اندیشه دینی امام خمینی در ارتباط وثیق‌اند، به‌گونه‌ای که تفکیک سعادت دینی و اخروی انسان از زندگی اجتماعی و دنیوی، نه تنها غیرممکن است بلکه احکام اسلام ناب عموماً با سیاست مرتبط است. وی در این باره می‌گوید: «والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند»^۱. بر این اساس از منظر حضرت امام، اسلام ناب محمدی تنها الگویی است که می‌تواند سیاست را کنترل و در جهت صحیح خودش هدایت کند. اگر حکومت با ارزش‌های معنوی اسلام اداره شود، باعث سعادت و اصلاح امور است: «اگر ... حکومتی باشد با انگیزه الهی، با انگیزه اخلاق و ارزش‌های معنوی انسانی، یک همچون حکومتی اگر تحقق پیدا کند، جامعه را مهار می‌کند و تا حد زیادی اصلاح می‌کند»^۲.

به بیان دیگر، مفهوم سیاست از جنجالی‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم کلیدی در علوم انسانی است که اندیشمندان علوم سیاسی در مورد آن اجماع نظر ندارند. مهم‌ترین دلیل آن، وجود ابهام در محتوا، مؤلفه‌ها و پیش‌فرض‌های آن است؛ زیرا، علم سیاست از زیرمجموعه‌های علوم انسانی است که همواره با پیش‌فرض‌های ارزشی قرین است. بنابراین، از دیدگاه امام* هرگونه بحث از اصول و مبانی علم سیاست، خواسته یا ناخواسته، مسبوق به نظریه و اعتقادات دینی است،

طرح

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۶۰

به همین دلیل تفکیک دانش سیاست از ارزش‌ها و باورهای اسلامی غیرممکن است. بازشناسی ماهیت سیاست و دین در نگاه امام خمینی و نیز نسبت‌سنجی این‌ها در دو سطح مفهومی و نهادی و نیز آسیب‌شناسی جدایی آنها، هدف اصلی این نوشته است.

بخش اول: تبیین مفاهیم بحث

هرگونه بحث مفهومی و نهادی از نسبت دین و سیاست از منظر امام خمینی، مسبوق به تبیین مفهوم سیاست و مفهوم دین از دیدگاه ایشان است؛ زیرا، تلقی ما از معنا و مفهوم آن دو، ساحت و جایگاه آنها را در حیات اجتماعی توسعه و یا تضییق می‌کند.

الف) ماهیت و مفهوم سیاست

از منظر علم منطق، تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد، ولی از آنجا که علوم انسانی موضوع رفتار انسان است و رفتار انسان نیز علل و انگیزه‌های متفاوت و ناشناخته‌ای دارد، از این رو تعاریف علوم انسانی از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. سیاست نیز که در قلمرو علوم انسانی قرار دارد، مفهومی پیچیده و دشوار دارد؛ زیرا:

اولاً: قلمرو آن مشخص نیست. سیاست به‌نحوی در همه حوزه‌های زندگی افراد و گروه‌های جامعه بشری مداخله می‌کند. همه ما، خواسته یا ناخواسته، متأثر از تأثیرات و تصمیمات سیاسی حاکمیت‌های داخلی و خارجی هستیم. رابرت دال در این باره تأملات خوبی دارد. وی می‌گوید: «انسان‌ها در هر لحظه از زمان به‌نوعی با مسائل سیاسی درگیرند».^۲ تا جایی که برخی مدعی‌اند، علوم زاینده مقاصد و خواست قدرت‌های سیاسی است. نکته دیگر اینکه هر اندازه موضوع پژوهش گسترده باشد و اجزای آن پراکنده‌تر باشد (به‌ویژه اگر اجزای آن ناهمگون‌تر باشد)، ساختن یک تعریف و نظریه عام و جامع که همه افراد را شامل شود سخت‌تر است. چون پیش‌شرط تعریف جامع و مانع، علم و آگاهی کامل به عناصر سازنده کنش سیاسی انسان است که بسیار دشوار است.

ثانیاً: هرکس از سیاست مفهوم خاصی را در ذهن دارد. برای مثال وقتی که گفته می‌شود سیاست کشور نادرست است یا سیاست کشور سالم است و یا دخالت در مسائل سیاسی در صلاحیت هرکس نیست و یا منظور از سیاست، دولت است و یا سیاست یعنی قدرت یا مدیریت و یا سیاست یعنی دروغ، عوام‌فریبی و نیرنگ و... کما اینکه روزنامه لوموند در هفتم سپتامبر ۱۹۸۴ (ششم شهریور ۱۳۶۳)، ضمن نظرسنجی از مردم فرانسه اظهار می‌دارد: «اکثر مردم معتقد بودند سیاستمداران آنها دروغ‌گو

هستند» و یا لوتولکونف سردبیر روزنامه ایزوستیا و دبیرکل اتحادیه روزنامه‌نگاران شوروی، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی سیاست را این‌گونه تعریف کرده است: «به نظر من سیاست عبارت است از کارهای شخصی روزمره». ^۴ همه اینها حاکی از عدم وحدت نظر در تعریف سیاست است.

ثالثاً: تعاریف علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی، نسبی و دائماً دستخوش تغییر بوده و از ثبات کمتری برخوردارند. برای مثال، زمانی حکومت پادشاهی بهترین حکومت تلقی می‌شد، ولی الآن چنین نیست و یا در یونان باستان حکومت دموکراسی بدترین حکومت بود، ولی الآن بهترین محسوب می‌شود.

رابعاً: هرگونه تعریف از سیاست مبتنی بر باورها و ارزش‌های خاص خودش است، چون دانش‌های انسانی مسبوق به پیش‌فرض‌ها و اعتقادات‌اند. به همین دلیل، در علوم اجتماعی درباره یک موضوع اجتماعی یا سیاسی میان پژوهشگران وحدت نظر نیست؛ زیرا، محقق علوم اجتماعی خود جزئی از موضوع تحقیق است و در عمل دشوار است که پیش‌فرض‌ها و انگیزه‌های خودش را در پژوهش خویش تأثیر ندهد.

به سبب چهار مشکل یاد شده، تعریف و مفهوم سیاست مبهم شده است. از این رو، تعاریف متعددی از آن ارائه شده است که برای تسهیل در ورود به بحث، آنها را طبقه‌بندی و سپس نظریه امام خمینی را در مورد مفهوم سیاست واکاوی می‌کنیم.

۱. معنای واژه سیاست

در زبان سیاسی اسلام، سیاست از ریشه ساس، یسوس گرفته شده و معانی آن عبارت است از: حکومت، ریاست، تنبیه، پرورش، اداره کردن، مصححت کردن، تدبیر کردن، عدالت، نگهداری و حراست. ^۵ به نظر می‌رسد مفهوم اصلی و حقیقی این واژه، همان پرورش و پروراندن باشد، چون معمولاً واژه‌ها در آغاز در مفهوم مادی و محسوس به کار می‌روند، سپس با توسعه در مفهوم به معانی غیرمادی و غیرمحسوس تعمیم داده می‌شوند، چنان‌که در توضیح «ساسة‌الفرس» گویند «ای راضها» یعنی صاحب اسب به پرورش و تربیت آن اقدام کرد. همین مفهوم سیاست با توسعه در مصداق، در تربیت انسان، فرد و جامعه نیز استعمال شد. ^۶ سیاست در متون و منابع روایی نیز به معنای تربیت، پرورش و ریاست به کار رفته است. در اینجا به چند روایت اشاره می‌کنیم:

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کان بنو اسرائیل تسوسهم انبیاءهم؛^۷ همواره سرپرستی و ریاست بنی‌اسرائیل را پیامبران بنی‌اسرائیل عهده‌دار بودند»، یا می‌فرماید: «فوض إلیه أمرالدین والدنیا

لیسوس عباده».^۸ یا روایت شده است: «والامام مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسه؛^۹ امام حامل و متکفل رهبری جامعه و نیز آگاه به سیاست است». امام صادق^ع نیز می‌فرماید: وقتی که خداوند متعال پیامبر اکرم را از نظر روحی و اخلاقی پرورش داد (إن الله ادب نبیه باحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال: إنک لعلی خلق عظیم)، فرمود: «ثم فوّض إلیه أمر الدین و الأئمة لیسوس عباده».^{۱۰} در زیارت جامعه کبیره نیز آمده است: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و دعائم الدین و ساسه العباد». حضرت علی^ع درباره رابطه پرورش و ادب با سیاست، می‌فرماید: «بحسن السیاسه یكون الأدب الصالح»^{۱۱} با سیاستمداری خوب، ادب شایسته حاصل می‌شود. آن حضرت در مورد نسبت سیاست و عدالت نیز می‌فرماید: «ملاک السیاسه العدل»، یا می‌فرماید: «جمال السیاسة العدل فی الأمره و العفو مع القدره».^{۱۲} همچنین می‌فرماید: «آفة الزعامه ضعف السیاسه».^{۱۳}

واژه سیاست در قرآن به کار نرفته است. از این رو، برای بررسی مفهوم سیاست در قرآن باید از واژه‌هایی نظیر امامت، ولایت و خلافت بهره گرفت. چنانچه می‌فرماید:

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا
اولیاءهم الطاغوت یرجونهم من النور الی الظلمات اولئک
اصحاب النار هم فیها خالدین؛^{۱۴}

خداوند ولی و سرپرست اهل ایمان است، آنان را از تاریکی‌های جهان خارج و به سوی نور می‌برد و آنان که کفر ورزیدند، ولی و سرپرست آنها طاغوت است که آنان را از نور به سوی گمراهی می‌برند. آنان اهل جهنم و در آن پیوسته خواهند ماند.

قرآن در این آیه ولایت و امامت را دو قسم کرده است: امامت، ولایت حق و ولایت باطل. ولی هر دو، نوعی سیاست و رهبری است. خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «و جعلناهم أئمة یردون بامرنا»^{۱۵} که اشاره به امامت حق و هدایت به سوی نور دارد، یا می‌فرماید: «و جعلناهم أئمة یدعون الی النار»^{۱۶} که ناظر به حکومت و امامت باطل است. گاهی قرآن برای حکومت و سرپرستی جامعه از واژه «خلیفه» استفاده می‌کند: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله»؛^{۱۷} ای داود! ما تو را جانشین و سرپرست در زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکومت کن و از هوای نفس پیروی نکن.

در زبان‌های اروپایی، واژه سیاست از کلمه یونانی شهر (polis) گرفته شده است. چنانچه ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: «انسان به حکم (polis) موجودی است که برای زندگی در (polis) آفریده شده است».^{۱۸} بدین لحاظ از منظر ارسطو، تصور زندگی مدنی و آزاد در بیرون از

شهر محال است. از این حیث، موضوع علم سیاست در دیدگاه اندیشمندان یونان باستان (شهر) تلقی می‌شد، ولی دایره معنای آن به تدریج توسعه پیدا کرد و به قانون اساسی و رژیم سیاسی نیز اطلاق شد. در هر صورت از منظر یونانیان، شهر و دولت از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر بودند. بنابراین، واژه ترکیبی «شهر - دولت» (state - city) برای این مفهوم رساتر می‌نماید.^{۲۰}

۲. معنای اصطلاحی سیاست

از آنجا که تعریف سیاست - به دلایلی که ذکر شد - بسیار مشکل است، هرگونه تعریف جامع افراد و مانع اغیار، تقریباً غیرممکن است. بنابراین، تاکنون دهها تعریف از سیاست ارائه شده است که نه تنها دلیل بر پیچیدگی موضوع است، بلکه بر ابهام و پیچیدگی مفهوم و تعریف سیاست نیز افزوده است. برای حل این مسئله می‌توان این تعاریف متعدد را طبقه‌بندی و به آنها انسجام منطقی بخشید. از این رو، ما این تعاریف را در چهار دسته طبقه‌بندی و به توضیح، نقد و بررسی آنها می‌پردازیم و دیدگاه امام خمینی را راجع به آنها مطرح می‌کنیم.

۲-۱. کسب و حفظ قدرت

برخی از اندیشمندان سیاسی، سیاست را بیکار و مبارزه افراد، گروه‌ها، احزاب و دولت‌ها با یکدیگر بر سر قدرت می‌دانند. فارغ از اینکه مشروعیت چنین قدرتی به کجا یا چه کسی و یا به چه ارزش‌هایی منتسب است، قدرت و زور سنتی‌ترین تعریف برای سیاست تلقی می‌شود. این تعریف هم در متون قدیم غرب قابل ردیابی است و هم در آثار سیاسی شرقی. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

مک آیور در کتاب جامعه و حکومت، سیاست را به معنای اعمال قدرت و تشکیلات متمرکز^{۲۱} معرفی می‌کند. از نظر هارولد لاسول، سیاست علمی است که به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد، چه می‌برد، کی می‌برد، کجا می‌برد و چگونه می‌برد.^{۲۱}

موریس دو ورژه نیز محور و هسته اصلی سیاست را قدرت می‌داند:

جوهر سیاست دوجنبتین است. تصویر ژانوس خدای دو چهره، مظهر حقیقی دولت است؛ زیرا، ژرف‌ترین واقعیت سیاسی را بیان می‌کند. دولت و به صورت وسیع‌تر قدرت سازمان یافته در یک جامعه همیشه و همه‌جا در عین حال که ابزار تسلط برخی از طبقات بر طبقات دیگر است و طبقات مسلط به سود خود و به زیان طبقات زیر سلطه از آن استفاده می‌کنند، وسیله‌ای است برای تأمین نوعی نظم اجتماعی در جهت مصلحت عمومی.^{۲۲}

فیودور بورلانسکی نیز در تعریف سیاست می‌نویسد:
مفهوم قدرت محور تئوری سیاسی و مطالعهٔ پروسه‌های سیاسی مشخص
است. این مفهوم کلید درک نهادهای سیاسی، جنبش‌های سیاسی و خود
سیاست است.^{۲۳}

برتراند راسل نیز در کتاب قدرت، سیاست را به معنای قدرت^{۲۴} تعریف می‌کند. رابرت دال هم
سیاست را به معنای اقتدار و قدرت می‌داند.^{۲۵} نیچه نیز می‌گوید: «قدرت نخستین حق را به دست
می‌دهد و هیچ حقی نیست که در باطن نوعی گستاخی، غضب و خشونت نباشد».^{۲۶} دیوید
ایستون هم معتقد است سیاست با «تخصیص آمرانهٔ ارزش‌ها در جامعه»^{۲۷} سر و کار دارد.
در جهان اسلام نیز این تعریف (زور یا قدرت) از زمان‌های دور و گذشته به چشم می‌خورد.
آموزه‌هایی چون «الحق لمن غلب» و یا «لایقوم الناس الا بالسیف»^{۲۸} حکایت از آن دارد.
برخی از سیاست‌نویسان ایرانی نیز سیاست را به معنای حفظ قدرت به منظور ایجاد نظم و
امنیت می‌دانستند. از جمله: خواجه نظام‌الملک در سیاستنامه، جاحظ در التاج و عنصرالمعالی
کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر در قابوسنامه^{۲۹} این تعریف را ارائه کرده‌اند.

نقد و ارزیابی

این تعریف از چند نظر قابل مناقشه است:

اولاً: مبتنی بر تعریف خاصی از انسان است که هابز در اندیشهٔ غرب، فرد شاخص این دیدگاه
محسوب می‌شود. از منظر هابز انسان‌ها در وضعیت طبیعی، گریگ یکدیگرگردند. و بنابراین، برای
مهار انسان‌های بدسرشت، نیازمند حکومت مقتدر و قدرت متمرکز هستیم. پیش فرض این تعریف
از سیاست و حکومت، تعریف بدبینانه‌ای از رفتار و کنش اجتماعی انسان به دست می‌دهد که
لازمهٔ آن حاکمیت مبتنی بر قدرت است. در آموزه‌های اسلامی و دیدگاه امام^{۳۰}، سرشت انسان
مبتنی بر زشتی نیست، بلکه فطرت انسان گرایش به خیر دارد،^{۳۱} اگرچه طبع انسان گرایش به
فجور دارد. چنانچه قرآن می‌فرماید: «فَالهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا».

ثانیاً: غایت فعل سیاسی از منظر امام خمینی، کسب یا حفظ قدرت نیست بلکه وسیله‌ای در
جهت احقاق حق و دفع ظلم است.^{۳۲} همان‌طور که حضرت علی^{۳۳} در حالی که کفشش را وصله
می‌زدند، فرمود: «و لَلَّه لَهی اَحَبُّ اِلی من امرتکم هذه الا ان اقیم حقاً أو اُدفع باطلاً».^{۳۴}

ثالثاً: انگیزهٔ فعل و کنش سیاسی در آموزه‌های امام خمینی - چنانچه گذشت - مبتنی بر
تکلیف‌محوری است. انسان مسلمان در زندگی فردی و سیاسی اجتماعی خود، تنها دغدغه‌اش
انجام وظیفهٔ الهی است نه کسب قدرت و یا حفظ قدرت.

۲-۲. مطالعه دولت

بعد از مفهوم قدرت، سستی‌ترین موضوع و تعریف برای سیاست، دولت است. عده زیادی از اندیشمندان علوم سیاسی، سیاست را به معنای مطالعه سازمان دولت گرفته‌اند. مفهوم دولت از سده شانزدهم میلادی به وسیله ماکیاول (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) رواج یافته است؛ چنانچه یونانی‌ها به جای آن، واژه «پولیس» (شهر - دولت) را استعمال می‌کردند. البته واژه دولت به معنای حاکمیت شاهان که در اروپا بوده، با جامعه، اجتماع و ملت فرق داشته است، ولی به تدریج با طرح بحث‌های حاکمیت ملی، دولت‌های پادشاهی اروپایی تغییر ماهیت داده و به دولت - ملی تغییر مفهوم دادند. در هر صورت برخی از متفکران سیاسی، سیاست را به معنای بررسی و مطالعه ساختار و تشکیلات سیاسی دولت می‌دانند. برای مثال، آندرسن، کارلتون و کریستول در کتاب آشنایی با علم سیاست، سیاست را «علم مربوط به دولت یا به عنوان رشته‌ای از علوم اجتماعی که مربوط به تئوری سازمان‌ها، حکومت و اعمال دولت است»^{۳۳} تعریف کرده‌اند.

هارولد. ژ. لاسکی در کتاب مقدمه‌ای بر سیاست، سیاست را «بررسی نهاد رسمی کشور و دولت»^{۳۴} معرفی می‌کند.

میرزا ملکم‌خان، از روشنفکران عصر قاجار و مروج اندیشه دموکراسی و سکولاریسم، سیاست را مرادف دولت می‌داند: «دولت در عالم حکمرانی یعنی سیاست، سیاست یعنی حکم و تنبیه، بدون تنبیه حکم نیست. بدون حکم نه سیاست است و نه دولت».^{۳۵}

نقد و ارزیابی

تعریف سیاست به دولت، خالی از اشکال نیست؛ زیرا:

اولاً: این تعریف با رویکردی ساختاری، سیاست را تعریف می‌کند و از نقش و کنش انسانی که مبتنی بر توانایی‌های فردی و شخصیت حقیقی افراد است، غفلت کرده است.

ثانیاً: تعریف سیاست به دولت، تعریف به جزء لازم آن است. اگرچه دولت یکی از لوازم مهم سیاست است، ولی سیاست فقط مطالعه دولت نیست، بلکه سازمان‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ و احزاب نیز جزء سیاست‌اند.

ثالثاً: این تعریف مانند تعریف‌های پیشین به غایت و هدف سیاست که هدایت و سعادت معنوی انسان است توجه نکرده است.

۳-۲. مدیریت بحران

برخی از صاحب‌نظران سیاسی، سیاست را از نظر فرایند سیاست‌گذاری و چگونگی تصمیم‌گیری

طرح

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۶۶

سیاسی برای کنترل بحران‌های درون جامعه، مطالعه می‌کنند که در نتیجه سیاست ماهیت متفاوتی می‌یابد. از این منظر، جامعه و حکومت همواره در بحران‌های متعدد غوطه‌ور است. سیاستمدار تنها کار ویژه‌اش مدیریت این بحران‌هاست تا از حد کنترل خارج نشود. برای مثال، ریمون آرون سیاست را به معنای «تصمیم‌گیری درباره رویدادهای ناهمگون در جامعه»^{۲۶} می‌داند. طبق این تعریف، سیاست به فرایند سیاست‌گذاری دولت اطلاق می‌شود؛ فرایندی که طی آن، سیاست‌گذاران تصمیم می‌گیرند در مواقع بحرانی و اضطراری چه اقداماتی را انجام دهند یا ترک کنند.

بر همین اساس، بی‌تردید امروزه شایع‌ترین و مهم‌ترین تعریف در محافل علمی و تحقیقاتی، سیاست به معنای مدیریت است. امروزه مهم‌ترین کار ویژه سیاست را چگونه حکومت کردن تلقی می‌کنند، برخلاف ادوار گذشته که بر روی «چه کسی باید حکومت کند» تأکید می‌کردند. بنابراین، با نگاه جمع‌بندی مطالب پیش‌گفته می‌توان گفت که در یک فرایند تکاملی، معنا و تعریف سیاست از اصالت قدرت و دولت، به سمت اصالت کارکرد و کارآمدی سیاست متحول شد.

نقد و ارزیابی

این تعریف از چند منظر قابل تأمل است:

اولاً: تعریف سیاست به مدیریت، اگرچه تا حدی به تعریف امام خمینی نزدیک می‌شود، ولی تعریف سیاست به مدیریت بحران، بیشتر ماهیت محافظه‌کارانه دارد؛ زیرا، درباره هدایت، سرنوشت و سعادت شهروندان که امام خمینی تأکید دارند، سکوت می‌کند و فقط در پی حفظ وضع موجود است و برای آینده معنوی جامعه سیاسی برنامه‌ای ندارد.

ثانیاً: این تعریف مبتنی بر تلقی بسیار خوشبینانه از سرشت و طبیعت انسان است که متفکران شاخص آن در غرب، لاک و روسو هستند. از منظر امام خمینی اگرچه سرشت و فطرت انسان به خیر و نیکی گرایش دارد، ولی نباید از طبیعت تجاوزگری و ستمگری انسان غفلت کرد.^{۲۷}

۴-۲. مدیریت معطوف به هدایت و عدالت

نخستین گام برای درک مفهوم سیاست در قرائت امام خمینی، بررسی تبارشناسی کلی و کلاسیک آنها بود که در حد نیاز به آن پرداخته شد. قدم دوم، ارائه تعریف براساس عبارات و تعبیرات امام در مورد سیاست است.

امام خمینی فقط در مجموعه ۲۲ جلدی صحیفه امام، ۵۸۹ بار و با مشتقات آن، ۷۴۸ بار واژه سیاست را استعمال کرده است.

با توجه به مجموع آموزه‌ها و آرای سیاسی امام خمینی می‌توان گفت که سیاست به معنای

مدیریت و تدبیر معطوف به هدایت جامعه است. بنابراین، موضوع سیاست در اندیشه امام، نه قدرت است و نه دولت و نه مدیریت بحران، بلکه تدبیر عادلانه مبتنی بر تقوا و هدایت است. سیاست فقط مدیریت بحران نیست، بلکه مدیریت در جهت سعادت و هدایت بشر به منظور ایجاد و استقرار ارزش‌های انسانی و الهی است. از این رو، قداست دارد. با توجه به تعریف ارائه شده برای سیاست، سیاست از منظر امام سه رکن و مقوم دارد:

۱. نخستین رکن، تدبیر یا مدیریت است. مفهوم تدبیر اشاره به «ماهیت سیاست» دارد. حاکم اسلامی از منظر آموزه اسلامی در جست‌وجوی ایجاد نظم و امنیت (جان، مال و عرض) شهروندان است. پس هر نوع تدبیر و چاره‌جویی در جهت تنظیم روابط اجتماعی و اداره کشور و جامعه را سیاست می‌گویند.

۲. دومین رکن تعریف اصطلاحی سیاست از منظر امام خمینی، عنصر هدایت و تقواست. این عنصر ناظر به جهت حرکت در سیاست است. کما اینکه در مبانی نظری و رفتاری اندیشه سیاسی امام خمینی قابل ردیابی است. کنش‌های سیاسی - اجتماعی وقتی اصالت می‌یابند که در مسیر قرب الهی و تقوا باشند؛ زیرا، «ان اکرمکم عندالله اتقیکم». از نظر انسان‌شناسی سیاسی امام، «همچنان که مبدأ انسان خداست، مقصد نیز به سوی خداوند است؛ زیرا، «انا لله و انالیه راجعون». بنابراین، می‌فرمایند: «سیاست ... یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع و به آخرت ختم می‌شود».^{۳۸}

از منظر حضرت امام، جوهره و محتوای سیاست راه بردن انسان در مسیر هدایت، سعادت و کمال جامعه است. این سیاست همان معنای رهبری انبیا و امامت ائمه معصومین است. سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است. این در روایات ما، برای نبی اکرم ﷺ با لفظ سیاست ثابت شده است و در دعا و زیارت جامعه، ... که ساسة‌العباده هم هست، در آنجا که پیامبر اکرم ﷺ مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.^{۳۹} بدین لحاظ شأن انبیا و معصومین ﷺ، اولیا و علمای اسلام در این جهت که مسئولیت هدایت اجتماعی و فردی جامعه برعهده آنهاست، برابرند.

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند. این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها علمای بیدار اسلام.^{۴۰}

۳. سومین رکن سیاست، عنصر عدالت است. عنصر عدالت که فقط در صحیفه امام، ۱۴۰۱ بار تکرار شده است، از دیدگاه امام ناظر به غایت سیاست است. آهنگ حرکت سیاسی باید به سوی آرمان‌ها و ارزش‌های عادلانه و حیانی باشد. سیاست اسلامی در پی آن است تا ضمن ایجاد رابطه با بحران‌ها و واقعیت‌های موجود، چگونگی وصول به هدف و آرمان‌ها را فراروی ما قرار دهد. به عبارت دیگر، در اندیشه سیاسی امام، سیاست نیازمند ملاک و معیار است و این ملاک چیزی جز باورها و هنجارهای عادلانه اسلامی نیستند: «پیامبر اسلام ﷺ تشکیل حکومت داد، مثل سایر حکومت‌های جهان، ولی با انگیزه بسط عدالت اجتماعی».^{۴۱} از منظر امام، حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته است که مردم به شیوه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت، همیشگی و از سنت‌های خداوند متعال و تغییرناپذیر است. امام خمینی با توجه به تفسیر انسان‌شناسانه خود، عدالت را جزء فطرت انسان دانسته‌اند و فی حد ذاته آن را از مقوله خیر، کمال و حسن می‌داند.

قلب فطرتاً در مقابل قسمت عادلانه خاضع است و از جور و اعتساف فطرتاً گریزان و متنفر است. از فطرت‌های الهیه که در کمون ذات بشر مخمّر است، حُب عدل و خضوع در مقابل آن است.^{۴۲}

امام در تعریف و امکان دسترسی به عدالت واقعی و نسبی بودن آن برای غیرمعصوم، می‌فرماید: بدان که عدالت عبارت است از: حد وسط بین افراط و تفریط و آن از امتهات فضایل اخلاقیه است.^{۴۳} اعتدال حقیقی، جز برای انسان کامل ... برای کسی دیگر مقدر و میسور نیست.^{۴۴} عدالت در آن عبارت است از: عدم احتجاب از حق به خلق و از خلق به حق و به عبارت آخری، رؤیت وحدت در کثرت و کثرت در وحدت و این مختص کُمل اهل‌الله است.^{۴۵} و در احادیث شریفه است که صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است. برای همان است که حد اعتدال، وسطیت حقیقیه را دارد.^{۴۶}

بنابراین، عدالت در بُعد اجتماعی و سیاسی، غایت آرمان و هدف حکومت و بلکه احکام اسلام، ابزار اجرایی حکومت و سیاست برای استقرار عدالت است:

احکام شرعی قوانین اسلام هستند و این احکام شأنی از شئون حکومت می‌باشند، بلکه احکام، مطلوب بالعرض و امور ابزاری هستند برای اجرای حکومت و گسترش عدالت.^{۴۷} البته بسط عدالت همان بسط صفت حق تعالی است.^{۴۸}

از منظر امام، عدالت در امور حکومت و سیاست اختصاص به قشر خاصی از طیف حاکمان ندارد: عمل به عدل اسلامی مخصوص قوه قضائیه و متعلقات آن نیست که در سایر ارگان‌های نظام جمهوری اسلامی از مجلس و دولت و متعلقات آن و قوای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران و کمیته‌ها و بسیج و دیگر متصدیان امور نیز به‌طور جدی مطرح است.^{۴۹}

چنانچه از عبارات پیش گفته استنباط می‌شود، عنصر عدالت از منظر امام خمینی مفهوم کلیدی در اندیشه سیاسی و سیاست اسلامی است که در همه ابعاد روانشناختی شهروندان عادی و حاکمان سیاسی و نیز در همه زوایای جامعه‌شناختی و نهادهای سیاسی حکومت باید جریان داشته باشد. در واقع نقش عدالت در سیاست، نقش شاقول و معیار درستی و نادرستی کنش سیاسی حکومت است، کما اینکه در روایات آمده است: «ملاک السیاسه العدل» و یا «جمال السیاسه العدل»،^{۵۰} «بئس السیاسه الجور»^{۵۱} و «العدل میزان الله فی الارض».^{۵۲} بنابراین، حتی ملاک خط مستقیم نیز عدالت و اعتدال است. امام خمینی در این باره می‌فرماید: «طریق سیر انسان کامل از نقطه نقص عبودیت تا کمال عز ربوبیت، عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است».^{۵۳}

نکته مهم دیگر اینکه در دیدگاه امام خمینی تحقق عدالت سیاسی و اجتماعی بدون عدالت روانشناختی و فردی ممکن نیست، کما اینکه تحقق عدالت سیاسی و اجتماعی بدون احکام و قوانین شرعی محال است:

و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع، عدالت در مملکت بروز کند و حکومت عادل حقه تشکیل شود که کارکن در آن و حکمرمای در آن حق و قوانین حقه باشد.^{۵۴} عدل یک چیزی نیست الا آنکه از انسان صادر می‌شود؛ ظلم هم آن است که از انسان صادر می‌شود.^{۵۵}

ما که می‌گوییم حکومت اسلامی، می‌گوییم حکومت عدالت. ما می‌گوییم یک حاکمی باشد که به بیت‌المال مسلمانان خیانت نکند.^{۵۶}

۳. انواع سیاست از دیدگاه امام خمینی

اکنون برای بررسی بیشتر ابعاد و زوایای مفهوم سیاست، معنای آن را از منظر گونه‌شناسی سیاست دنبال می‌کنیم. امام خمینی براساس مبانی و مبادی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی خود، سیاست را به سه قسم تقسیم می‌کند:

طرح

فصل
هفتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۷۰

۳-۱. سیاست معطوف به سلطه و دیکتاتوری (شیطانی)

از نگاه امام خمینی اگر سیاست مبتنی بر دروغ، خدعه و فریب شود، چنین سیاستی شیطانی و فاسد است؛ زیرا، به جای حفظ مصلحت عمومی به دنبال جلب منفعت فردی، شخصی و گروهی کشانده می‌شود. در واقع اگر حکومت و دولت برای دستیابی به اهداف خود از ابزار شیطانی در پی سلطه‌گری و دیکتاتوری باشد، این سیاست مردود و مطابق با فطرت الهی بشر نیست. در اندیشه سیاسی اسلام «آنچه مردود است، حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است».^{۵۷} امام در جای دیگر می‌فرماید:

یک قصه هم من خودم دارم. وقتی که ما در حبس بودیم و بنا بود که حالا دیگر از حبس بیرون بیاییم و برویم قیصریه و در حصر باشیم، رئیس امنیت آن وقت ... گفت که آقا! سیاست عبارت از دروغ‌گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است. عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست ... البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغ‌گویی، با دروغ‌گویی، چپاول مردم و با حيله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است.^{۵۸}

۳-۲. سیاست معطوف به نفسانی و رفاهی (حیوانی)

اگر نوع اول سیاست را سیاست ضاله، خدعه و شیطانی بنامیم، نوع دوم، سیاست نفس اماره- ای و حیوانی است که فقط در پی ارضای خواهش‌های نفسانی و تأمین رفاه مادی و امنیت اجتماعی و فردی است. از دیدگاه انسان‌شناسی سیاسی امام خمینی، این نوع از سیاست چنانچه اگر به‌طور صحیح هم اجرا شود، در نهایت سیاست ناقص است، چون فقط نیازهای مادی، خیر و صلاح حیوانی را لحاظ کرده است:

انسان یک بُعد ندارد. انسان فقط حیوان نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد ... سیاست‌های صحیح اگر هم باشد، امت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است ... و این سیاست جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و اولیا ثابت شده است ... یک حکومتی، یک رئیس جمهوری، یک دولتی، سیاست صحیح را هم اگر

اجرا کند و به خیر و صلاح ملت باشد، این سیاست یک بُعدی (حیوانی) از سیاست است که برای انبیا بوده است.^{۵۹}

۳-۳. سیاست معطوف به انسانی و الهی (اسلامی)

در این نوع سیاست، دولت علاوه بر تأمین نیازهای مادی و حیوانی انسان، باید در جهت شکوفایی ارزش‌های انسانی و معنوی نیز تلاش کند؛ زیرا، براساس مبانی اندیشهٔ سیاسی امام خمینی، نظام سیاسی مطلوب، نظام ارزشی و الهی است که حاکم اسلامی عهده‌دار تدبیر حکیمانۀ دنیوی و اخروی جامعهٔ اسلامی است:

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، همهٔ مصالح جامعه را در نظر بگیرد و همهٔ ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد.^{۶۰} سیاست این است که ... در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود ... یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع و به آخرت ختم می‌شود.^{۶۱}

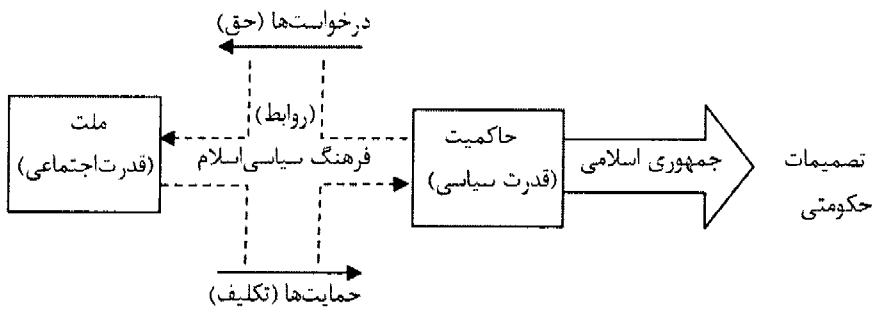
به همین دلیل است که حاکم اسلامی قبل از تربیت، هدایت و تدبیر جامعه، باید خود تربیت شده به آداب و ارزش‌های اسلامی باشد. به عبارت دیگر، از منظر امام نه تنها چگونه حکومت کردن و کارآمدی حاکم اهمیت دارد، بلکه «چه کسی باید حکومت کند» نیز مهم است؛ زیرا، این دو مکمل و در ارتباط منطقی با هم هستند.

۴. تعریف دیگر از سیاست

امام خمینی در جای دیگر، تعریف دیگری از سیاست ارائه می‌دهد. در این تعریف، ایشان سیاست را به معنای «رابطه» می‌گیرند: «مگر سیاست چیست؟ رابطهٔ بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومت‌ها».^{۶۲} به نظر می‌رسد به لحاظ علمی، این تعریف بسیار دقیق باشد. امام خمینی هر جا سیاست را تعریف کردند، با توجه به غایت سیاست تعریف کردند، ولی اینجا تعریفی کاملاً علمی ارائه دادند که به وسیلهٔ آن می‌توان دولت‌ها و رژیم‌های گوناگون را توصیف، مقایسه و ارزشیابی کرد. برای روشن شدن مطلب، می‌توان عبارت مذکور را به شکل نمودار نشان داد:

طهری

سال هجری - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹



چنانچه در نمودار مشخص است، روابط چیزی جز فرهنگ ملت و باورهای جامعه نیست. آنچه رابطه حکومت و مردم را سامان می‌دهد، همان ارزش‌های حاکم بر جامعه است که مبتنی بر حق و تکلیف یا به تعبیر روش سیستمی درخواست‌ها و حمایت‌هاست. هرچه این روابط عادلانه‌تر و معطوف به مشروعیت و مقبولیت بیشتری باشد، حکومت و نظام سیاسی نیز دارای قوام و ثبات بیشتری خواهد بود.

۵. جمع‌بندی

امام خمینی به‌عنوان عالم شیعی و دین‌شناس جامع‌نگر، قرائتی از سیاست ارائه می‌دهند که همهٔ زوایای هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، کلامی، فقهی، عرفانی و... را پوشش می‌دهد. ایشان با تکیه به نیازهای دنیوی و اخروی در پی هدایت اجتماعی انسان به‌وسیلهٔ احکام و مقررات عادلانه اسلامی است. وی برای حرکت آرمان‌گرایانه و غایت‌گرایانهٔ خود، عنصر سیاست را با ارزش‌های دینی پیوند می‌زند. بنابراین، مفهوم سیاست را با آموزه‌های وحیانی و الهی هم‌نشین می‌بیند.

(ب) ماهیت و مفهوم دین

دین عبارت از مجموعهٔ احکام و مقرراتی است که به‌وسیلهٔ پیامبر اکرم ﷺ و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام به صورت نصّ به‌دست ما رسیده است. از دیدگاه امام خمینی این نصوص اسلامی، خاتم همهٔ نصوص و جامع است. به‌گونه‌ای که قلمرو آن گسترده و دارای مؤلفه‌ها و اجزای متعدد فردی و اجتماعی است. به تعبیر دیگر، نگاه امام به دین، نگاه کثرت‌گرایانه است، به‌گونه‌ای که همهٔ مسائل مربوط به سعادت دنیوی و اخروی انسان را پوشش داده است.

اسلام برای تمام زندگی انسان، از روزی که متولد می‌شود تا موقعی که وارد قبر می‌شود، دستور و حکم دارد.^{۶۳} مکتبی است که برخلاف مکتب‌های

غیرتوحیدی، در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار نکرده است.^{۶۴}

از منظر حضرت امامؑ ماهیت دین به گونه‌ای است که نیاز بشر به دین به‌رغم همه پیشرفت‌های علمی، ضروری، حیاتی و دائمی است.

بشر با همه پیشرفت‌هایش در برابر تعالیم انبیا، امی و در گمراهی آشکار است و تنها راه تربیت و تعلیم، راهی است که از ناحی وحی و حق تعالی ارائه می‌شود.^{۶۵}

از آنجایی که دین برای هدایت انسان نازل شده است، مطابق فطرت و ماهیت انسان ابعاد متعددی دارد و هر کدام از ابعاد این دین، بُعدی از ابعاد متعدد انسانی را هدایت می‌کند. بنابراین، ماهیت دین به تبع ماهیت انسان، ابعاد و زوایای متعددی دارد.

مذهب اسلام که سندش قرآن است و محفوظ است، حتی یک کلمه تغییر نکرده است. این‌طور است که قرآن مشتمل بر همه چیز است، یعنی یک کتاب انسان‌سازی است، همین‌طور که آدم همه چیز است، معنویت دارد، ماهیت دارد، ظاهر دارد، باطن دارد.^{۶۶}

گذشته از ماهیت و گوهر دین که توضیح آن گذشت، دین وجود خارجی و عینی نیز دارد که از آن به معرفت دینی تعبیر می‌شود. معرفت دینی، دینی است که در درون جامعه و عرف متشرعه جریان دارد و روابط فردی و اجتماعی دینداران را سامان می‌دهد. معرفت دینی فقط از درون ماهیت دین پدید نمی‌آید، بلکه مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی در پیدایش آن دخیل هستند. بنابراین، اگر همراه معصومؑ و علمای دین‌شناس نباشد، دچار آسیب می‌شود که تحت عنوان آسیب‌شناسی دین در محافل دینی از آن یاد می‌شود. بی‌تردید امام خمینی در آسیب‌شناسی معرفت دینی و زدودن خرافات از دین، از پیشگامان عصر خود بودند:

هر کس اجمالاً به احکام ... قوانین اقتصادی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی نظر کند، خواهد دید که اسلام عبارت است از احکام عبادی اخلاقی صرف نیست. کما اینکه بعضی بلکه کثیری از جوانان و کهنسالان مسلمانان گمان برده‌اند.^{۶۷} اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب

می‌شنیدی که شاه شیعه است. عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه‌چیز را حرام می‌دانستند.^{۶۸} حتی دخالت در حکومت و سیاست را به‌مثابه یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند! و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود.^{۶۹} وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند.^{۷۰}

با توجه به مجموع بیانات امام می‌توان به‌طور خلاصه دین را این‌گونه تعریف کرد: مجموعه مقررات، قواعد و نظاماتی است که از سوی خداوند برای هدایت بشر نازل شده و مشتمل بر عقاید، اخلاق، احکام فردی و اجتماعی برای سعادت دنیوی و اخروی است.

بخش دوم: تضایف دین و سیاست در بُعد مفهومی

ارتباط مفهومی دیانت و سیاست، بستگی به تفسیر و تلقی ما از مفهوم دین و سیاست دارد. به همین منظور ابتدا این دو را با توجه به آثار امام خمینی کلبدشکافی کردیم. اکنون نسبت این دو را به‌لحاظ مفهومی کنکاش می‌کنیم.

در مورد نسبت دین و سیاست دیدگاه‌های متعددی مطرح است، ولی برای سهولت در بحث می‌توان آنها را به سه قسم طبقه‌بندی کرد:

اول: برخی با توجه به تقدس و اخلاقی بودن دین، آن را با ماهیت سیاست که با امور دنیوی توأم است، جدا می‌دانند. این دیدگاه که معروف به سکولاریسم اسلامی^{۷۱} است اگرچه معتقد به دین است، ولی ساحت دین را اخروی، مقدس، معنوی، تجربه درونی و فردی دانسته و شأن آن را بری از زندگی اجتماعی و سیاسی می‌داند. به بیان دیگر، اینان دین را به‌گونه‌ای تعریف می‌کنند که فقط عهده‌دار روابط افراد در قالب عبادات و اخلاقیات است. از این حیث، دین اینها دین حداقلی نیز گفته شده است.^{۷۲}

دوم: عده‌ای دیگر که حد وسطی‌اند، معتقدند که علاوه بر عبادات و اخلاقیات، دین اسلام، ضرورت حکومت و اصول کلی مانند اصل نفی سلطه، اصل استقلال، اصل آزادی و... را بیان کرده است، ولی امور جزئی را به عقل بشری واگذار کرده است. به تعبیر دیگر، از منظر آنان دین از امور ثابتات است و امور سیاسی اجتماعی از مسائل متغیرات زمان و مکان است و دین نمی‌تواند پاسخ‌گوی امور متغیر جزئی و نامحدود سیاسی باشد. بنابراین، اسلام فقط نظریه سیاسی (اصول حاکم بر نظام اجتماعی و سیاسی) دارد، ولی در تعلیمات سیاسی (امور جزئی زندگی سیاسی) دخالت ندارد.^{۷۳}

سوم: دیدگاه سوم معتقد است اسلام نه تنها دارای نظریه سیاسی است بلکه دارای تعلیمات سیاسی هم است. یعنی علاوه بر امور عبادی، اخلاق و بیان اصول حاکم بر نظام سیاسی - اجتماعی، امور جزئی و تعلیمات جزئی سیاسی را هم بیان کرده است، ولی کشف تعلیمات سیاسی نیازمند اجتهاد یویاست که امام خمینی از آن به اجتهاد لازم تعبیر می‌کند. این نظریه معروف به دین حداکثری است.

۱. در آمیختگی دین و سیاست

از منظر امام نظریه سیاسی (به معنای کاملش)، تعلیمات سیاسی (به معنای عامش) در اسلام آمده است. بنابراین، دین اسلام از نوع دین حداکثری است، ولی درک و استنباط این احکام جزئی سیاسی نیازمند متخصص دینی است. از مجموع مطالب پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت قائلان نسبت دین و سیاست در یک طیف گسترده قرار دارند که یک سر آن حداقلی و سر طیف دیگر آن حداکثری‌اند و در این میان دیدگاه‌های متعددی وجود دارد.



حضرت امام^{۷۴} که نگرش جامع و کامل به دین دارد، نگاهش به دین، نگاه حداکثری است که قادر به پاسخ‌گویی به تمام نیازهای مادی و معنوی انسان و جامعه سیاسی و دولت است: «هرکس اجمالاً به احکام اسلام و بسط آن در جمیع شئون جامعه نظر کند ... خواهد دید که اسلام عبارت از احکام عبادی اخلاقی صرف نیست».^{۷۵}

در جای دیگر با تأکید زیاد می‌فرماید:

والله اسلام تمامش سیاست است و سیاست مدن نیز از اسلام سرچشمه می‌گیرد.^{۷۶} بی‌استثنا دعوت‌های خدا حتی در آن چیزهایی که وظایف شخصی افراد است بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار است.^{۷۷}

طبق اندیشه سیاسی امام^{۷۸}: «خود رسول‌الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته‌اند و تشکیل حکومت دادند»^{۷۹} و «اساساً سیاست اسلام در عبادات مدغم است و عبادتش در سیاسات، یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد».^{۸۰}

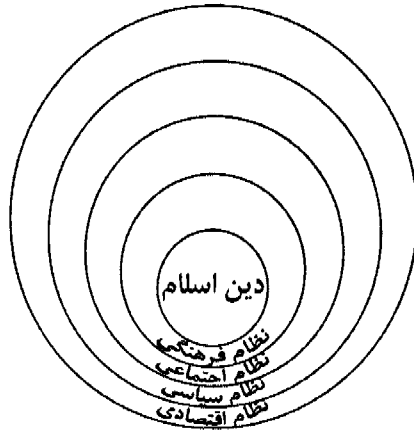
بنابراین، در اندیشهٔ امام خمینی دین و سیاست دو عنصر منفک نیستند، بلکه هر کدام مکمل دیگری است. اگر دین از سیاست جدا باشد، دین بازوی اجرایی خودش را از دست می‌دهد، حالت خنثا و پویایی آن کم می‌شود و اگر سیاست از دین جدا شود، به یک عنصر خطرناک تبدیل می‌شود که نتیجهٔ آن قدرت سیاسی لجام‌گسیخته و آلت دست انسان‌های شرور شدن است.

بر این اساس از منظر امام، دین و سیاست در یکدیگر آمیخته و تفکیک ناپذیرند. دین اسلام یک دین سیاسی است که همه چیزش سیاست است^{۷۶} و اسلام مکتبی است که برخلاف مکتب‌های توحیدی [دیگر] در همهٔ شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته و لوسو بسیار ناچیز فروگذار نکرده است.^{۸۰}

و یا در جای دیگر، با توجه به زندگی معصومین علیهم‌السلام اظهار داشتند که:

سیاست آنان (پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام) عین دیانت و دیانتشان عین سیاستشان بوده است. بنابراین، ابعاد سیاست نظری و عملی خویش را بر پایهٔ احکام و فرامین الهی و رضای خالق یکتا بنا نهادند.^{۸۱} همان‌هایی که امر دین با آنها بود، همان‌ها امر سیاست را داشتند. حضرت امیر هم مسئله می‌گفت هم احکام می‌گفت، هم شمشیر در دستش بود و جنگ می‌کرد. خود رسول‌الله هم قرآن را آورد، هم حدیث را آورد و شمشیر را آورد.^{۸۲} من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم، من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیهٔ اوقات برای خودم سلطان باشم و با امور دیگر کاری نداشته باشم.^{۸۳}

از مجموع مطالب پیشین می‌توان نمودار اسلام را از دیدگاه امام ترسیم کرد. در این تصویر، مکتب اسلام در مرکز منظومه است که ابعاد و موج‌های متنوعی دارد، ولی این عناصر و ابعاد همچون جزایر منفک نیستند بلکه یک کل منسجمی‌اند که یکدیگر را در یک رابطهٔ تعاملی و منطقی کامل می‌کنند.



چنانچه در نمودار نمایان است و امام خمینی تأکید دارند، اسلام دارای مجموعه‌ای از نظام‌ها و نظریه‌های مختلف است که برای هدایت و اداره ابعاد متعدد انسان نازل شده است.^{۸۴}

طرح

۲. دلایل آمیختگی دین و سیاست و نفی سکولاریسم

شروع درس ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ در نجف اشرف، نقطه عطفی در تئوری‌پردازی امام خمینی در مورد رابطه تعاملی میان مفهوم دین و سیاست بوده است. حضرت امام با استناد به دلایل و شواهد فراوان، نشان می‌دهد که بین این دو مفهوم رابطه‌ای از نوع وحدت برقرار است. برخی از مهم‌ترین دلایل امام عبارت‌اند از:

۱-۲. جامعیت قوانین اسلام

حضرت امام با توجه به اشرافی که راجع به مبانی نظری اسلام و احکام آن پیدا کرده بود، به یک جامع‌نگری اصیل دست یافت و نظریه‌های فقهی، سیاسی و اجتماعی خود را براساس آن مطرح می‌فرمودند. از دیدگاه ایشان تعلیمات و دستورات دین در عین دینی بودن، سیاسی نیز هستند؛ زیرا، با اندکی تأمل در احکام اسلام خواهیم فهمید که:

اسلام دین سیاست است و با همه شئونی که سیاست دارد، این نکته برای هرکس که کمترین تدبیری در احکام حکومتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند آشکار می‌شود. پس هرکه را گمان بر این باشد که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته است و نه سیاست را.^{۸۵}

از دیدگاه امام خمینی، اسلام مجموعه مقرراتی است که برای سعادت بشر نازل شده است و نیز خاتم و اتم دین هاست. لازمه عقلی دین خاتم، جامعیت و لازمه جامعیت، کامل بودن و ارائه

طریق سعادت فرد و اجتماع در همه ابعاد زندگی فردی و حیات سیاسی - اجتماعی است. بنابراین، امام خمینی اظهار داشتند «در اسلام دموکراسی مندرج است».^{۸۶}

در نتیجه نخستین دلیل آمیختگی دین و سیاست، جامعیت اسلام و اندراج همه موضوعات مبتلابه بشر در دین اسلام است و مسئله سیاست به عنوان یکی از نیازمندی‌های مهم زندگی بشر در متن اسلام مندرج است. امام در این باره با تمسک به موضوع غدیر می‌فرماید: «در تاریخ اسلام هست که وقتی حضرت علی علیه السلام به عنوان امام و حاکم تعیین شد، دین کامل شد: (الیوم اکملت لکم دینکم)».^{۸۷}

۲-۲. سیره معصومین علیهم السلام

به لحاظ جامعه‌شناسی، معمولاً در مکاتب و جوامع مختلف، روش و سیره رهبران به عنوان آینه تمام‌نمای مکتب به شمار می‌رود. به همین جهت سیره به عنوان بخشی از سنت، حجت شرعی دارد. از این رو، مهم‌ترین الگوی افراد جامعه، سیره عملی نخبگان همان جامعه است. با نگاه اجمالی به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و علمای اسلام می‌توان استنباط کرد که در سیره عملی آنها گواهی که دال بر جدایی دین از سیاست باشد وجود ندارد. بلکه دلیل برای عکس آن داریم:

رسول‌الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. رسول‌الله تشکیل حکومت داده است.^{۸۸} آن حکومتی که ما می‌خواهیم، مصداقش خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که حاکم بود، ما بناست که رؤسا را بگیریم، به سیره رؤسا نظر کنیم، یکی‌اش هم حضرت امیر علیه السلام بود.^{۸۹}

از منظر امام، با تأمل در سیره و زندگی معصومین علیهم السلام روشن می‌شود که آنان از اوایل بعثت به اداره جامعه و مسائل سیاسی مأمور بودند. بنابراین، تشکیل حکومت و مدیریت سیاسی جامعه، شرکت در جنگ با کفار، شهید شدن‌ها، زندان‌ها، نصب والیان، فرستادن سفیران به کشورها در سال هفتم بعثت، همه نشان از آمیختگی دیانت و سیاست است.

اگر تابع ائمه هدی هستیم، ببینیم که اینها در ایام حیاتشان چه کردند؟ نشسته و مسئله گفتند؟ اگر چنانچه مسئله‌گو بودند که چه کار داشتند به آنها این ظالمان و این ستمگران که آنها را بکشند، حبس کنند و تبعید کنند و ببرند.^{۹۰}

از دیدگاه ایشان، بنای معصومین برپایی حکومت و دخالت در سیاست بوده است و اگر در برهه‌ای از زمان از دخالت در امور سیاسی فاصله می‌گرفتند، به خاطر مصالح مهم‌تری مانند

وحدت جامعه اسلامی و یا به خاطر عدم وجود یاران وفادار بوده است: «بنای اهل بیت علیهم السلام این نبوده است که از مردم کناره‌گیری کنند، آنان با مردم بودند و هر وقت دستشان می‌رسید حکومت را می‌گرفتند.»^{۹۱}

امام خمینی بارها این نکته را تکرار می‌کردند که عالمان اسلامی به تبعیت از معصومین علیهم السلام از سیاست منعزل نبوده‌اند، بلکه هر وقت فرصت اقتضا می‌کرد در سیاست دخالت می‌کردند؛ مانند: «مسئله مشروطیت»، «تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی»، «مدرس در مجلس رضاخانی» و «کاشانی در برابر انگلیس».^{۹۲}

۳-۲. ضرورت و اهتمام اسلام به اجرای احکام

از دیدگاه امام علیه السلام با تأمل در آموزه‌های مختلف اسلام خواهیم یافت که اسلام راجع به اجرای احکام خویش اهتمام و اصرار دارد. طبیعی است که عقلاً اجرای احکام اسلام که مقررات اجتماعی آن بیش از احکام فردی است، بدون برپایی حکومت و دولت امکان‌پذیر نیست. مواردی مانند مصرف خمس، زکات، اجرای امر به معروف و نهی از منکر، قسط و عدالت اجتماعی و... بدون تأسیس حکومت محقق نخواهد شد.

اسلام همان حکومت است با شئونی که دارد و احکام و قوانین اسلام، نشانی از شئون حکومت اسلام است، بلکه احکام مطلوبات بالعرض و آلیه هستند که برای حکومت و اقامه عدل در جامعه وضع شده‌اند.^{۹۳} در مورد اهمیت اجرای احکام در اسلام همین بس که ائمه معصومین علیهم السلام در راه پیاده کردن قرآن و تشکیل حکومت اسلامی سختی‌ها و رنج‌ها و حبس‌ها کشیده و در راه براندازی حکومت‌های جائر زمان خود شهید شده‌اند.^{۹۴}

از دیدگاه امام، چون اجرای احکام ضرورت دارد، چاره‌ای جز تشکیل حکومت نیست که این خود مستلزم هم‌نشینی دین و سیاست است.

چون اجرای احکام پس از رسول گرامی صلی الله علیه و آله تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که هم جریانات و فعالیت‌های افراد را از راه اجرای احکام تحت نظارت نظام عادلانه درآورد [ضرورت دارد] والا هرج و مرج به‌وجود می‌آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید...^{۹۵}

بخش سوم: تضایف دین و سیاست در بُعد نهادی

از منظر امام خمینی ربط دین و سیاست از حیث نهادی و ساختاری، منحصر در دین و دولت، دین و حکومت، دین و جامعه نیست بلکه به‌دلیل جامعیت دین اسلام، دین در همه زوایای

طرح

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

ساختار فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حضور فعال دارد، چون «اسلام دین سیاست است با تمام شئونی که سیاست دارد».^{۹۶} به‌عنوان شاهد مثال به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. رابطه دین و قانون حکومتی

یکی از جنبه‌های ارتباط دین و سیاست، دین و قوانین دولتی و حکومتی که از مجرای نهادهای قانونی مانند مجلس، شورای نگهبان و... تدوین می‌شود است. از منظر امام، اسلام برای اداره حکومت مجموعه‌ای از مقررات، قوانین و برنامه حکومتی دارد و اینطور نیست که فقط به

امور فردی و عبادی پرداخته باشد. بنابراین، اسلام یک نظام حقوقی جامع و کامل دارد. خدای تعالی ... برای همه امور، قانون و آداب آورده است ... همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است.^{۹۷} جمهوری اسلامی ... قانون اساسی اش قانون اسلام ... است.^{۹۸} حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است.^{۹۹} احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد.^{۱۰۰} اسلام برای همه چیز، برای همه زندگی‌ها برنامه دارد.^{۱۰۱}

از منظر امام، ماهیت قوانین حکومتی اسلام چون الهی است، عادلانه و به دور از منافع شخصی و گروهی است.

قانون [اسلام] برای اجزا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه ... است.^{۱۰۲} اسلام ... قانون‌های او همه‌اش بر پایه عدل و حفظ نظام و حقوق بنا نهاده شده و البته در قانون‌های آسمانی جنبه‌های منافع شخصی ... دخالت ندارد.^{۱۰۳}

۲. رابطه دین و دولت

حضرت امام پس از اینکه می‌گوید قوانین اسلام تماش مرتب به زندگی بشر و حکومت است، تأکید می‌کند که قوانین اجتماعی اسلام بدون قوه مجریه امکان تحقق خارجی ندارد. بنابراین، اگر نهاد دولت اسلامی نباشد نقض غرض می‌شود.

مجموعه قوانین برای اصلاح جامعه کافی نیست، برای اینکه قانون که مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجریه احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون ... دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.^{۱۰۴}

شارع ... خواستار وجود مجری قوانین ... در جامعه است.^{۱۰۵}

۳. رابطه دین و حکومت

مهم‌ترین و ابتدایی‌ترین بحث امام در رابطه نهادی دیانت و سیاست، ضرورت حکومت است. به اعتقاد امام، ضرورت حکومت برای ایجاد نظم، جلوگیری از هرج و مرج و نیز اجرای احکام اسلام بر کسی پوشیده نیست.

حکومت ... فلسفه عملی تمام فقه در همه زوایای زندگی بشریت است.^{۱۰۶}
با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است.^{۱۰۷} با توجه به اینکه حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است ... تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی‌ماند.^{۱۰۸}

گذشته از ضرورت حکومت، مسئله ماهیت، کیفیت و نسبت حکومت با احکام دینی نیز مورد عنایت امام^{*} بوده است. به عبارت دیگر، آنچه حکومت را هویت می‌دهد دستورات و مقررات دینی است.

طهری

حکم قانون است، غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد، برای هیچ‌کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیرفقیه. همه تحت قانون عمل می‌کنند.^{۱۰۹}
در اسلام، قانون حکومت می‌کند. پیامبر اکرم^ﷺ هم تابع قانون بود.^{۱۱۰}
حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است.^{۱۱۱}

۴. رابطه حوزه‌های دینی و سیاست

نگاه امام خمینی به نهاد روحانیت و حوزه‌های دینی نگاه هدایت‌گری، ناصح، مصلح، پیشتاز در مبارزه با ظلم و فساد، خدمت‌گذار، مؤسس حکومت دینی و فقهی، مرکز نشر احکام دینی، حمایت از دین، حمایت از مستضعفان و مبارزه با مستکبران است. بنابراین، به لحاظ جامعه‌شناسی دینی، حوزه‌های علمیه و روحانیون بیشترین درگیری و قرابت را با سیاست و ساختار حکومت دارند.

تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهم‌ترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج‌روی‌ها بوده‌اند.^{۱۱۲} علما تا حد امکان می‌کوشند که با نشر مطالب، ذکر حقایق، با گفت‌وگو و مذاکره و با فرستادن اشخاص نزد دستگاه حاکمه، مشکل را حل کنند و اگر نشد ناچارند قیام و اقدام نمایند.^{۱۱۳}

علاوه بر پیشتازی در نشر دین و مبارزه با کج‌روی‌ها، مشروعیت نهاد دولت منوط به اذن فقیه است؛ زیرا، فقیه به دلیل عقل و نقل، منصوب از جانب دین و شارع مقدس است. از منظر امام: ولایت که در حدیث است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام

معنوی^{۱۱۴} اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیرمشروع است.^{۱۱۵}

امر ولایت به فقیه عادل برمی‌گردد و او کسی است که برای ولایت بر مسلمانان شایسته است؛ زیرا، واجب است که والی متصف به صفات فقه و عدالت باشد. بنابراین، ایجاد حکومت و تشکیل بنای دولت اسلامی بر فقهای عادل واجب کفایی است. پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شد، بر دیگران اتباع از او لازم و واجب است.^{۱۱۶}

۵. رابطه مسجد و سیاست

نخستین و مهم‌ترین نهاد دینی مسلمانان مسجد است. مسجد هر چند مکان عبادت و راز و نیاز نمازگزاران است، ولی در طول تاریخ محرابش محل جنگ با شیطان و طاغوت^{۱۱۷} و محل بررسی مسائل سیاسی و حکومتی نیز بوده است:

مسجد مرکز سیاست اسلام بوده است. در روز جمعه با خطبه جمعه مطالب مربوط به جنگ‌ها، مربوط به سیاست مدنی، اینها همه در مسجد درست می‌شده است، شالوده‌اش در مسجد ریخته می‌شده است. در زمان رسول خدا و در زمان‌های دیگران و در زمان حضرت امیر^{۱۱۸}.

بخش چهارم: تضایف دین و سیاست از بُعد آسیب‌شناسی (علل توهم تفکیک)

بررسی آسیب‌شناسانه از تضایف دین و سیاست که در سال‌های اخیر از جمله مباحث مهم تلقی می‌شود، می‌تواند از باب «تُعرف الاشياء باضدادها» در تبیین مسئله تحقیق کمک مؤثری کند. در این بخش تلاش می‌کنیم تا علل توهم جدایی دین و سیاست را از منظر امام خمینی بررسی کنیم.

از منظر امام خمینی القای تفکر سکولاریسم که محصول دوره گذار تفکر غربی در عصر رنسانس و اصلاح دینی در اروپاست، در دنیای اسلام ابزارها و اهداف خاصی داشته است که بخشی از آنها به خاطر درک نادرست از اسلام اصیل و بخشی از آنها به دسیسه‌های استعمار مربوط است.^{۱۱۹}

۱. تلقی نادرست از ماهیت سیاست

از دیدگاه امام خمینی^{۱۲۰} یکی از دلایل توهم عدم تضایف دین و سیاست، القای تعریف نادرست از سیاست است. تعریف سیاست به خدعه، نیرنگ و دروغ، حربه‌ای است که معاندین برای منحرف کردن اذهان مبلغان و روحانیون اسلام از مفهوم حقیقی سیاست و نقش مهم آنها به کار برده‌اند:

اینها از اول در ذهن شما وارد کردند که سیاست به معنای دروغ‌گویی و امثال آن می‌باشد تا شما را از دخالت در امور مملکتی منحرف کنند و آنها مشغول کار خودشان باشند.^{۱۲۰} سیاست خدعه نیست. سیاست یک حقیقتی است. سیاست یک چیزی است که مملکت را اداره می‌کند. خدعه و فریب و اینها نیست و اینها همه‌اش خطاست. اسلام سیاست است، خدعه و فریب نیست.^{۱۲۱}

آن مردک (سرلشگر پاکروان) وقتی که آمد (زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی که اکنون هم گرفتارند، گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ‌گویی و... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما. راست هم می‌گفت، اگر سیاست عبارت از اینهاست مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد. مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند. ائمه هدی که ساسة‌العباد هستند غیر این معنایی است که او می‌گفت: او می‌خواست ما را اغفال کند (بعد هم رفت در روزنامه اعلام کرد تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند. ما هم بعد از آزادی رفتیم سر منبر تکذیبش کردیم گفتیم دروغ گفته است.^{۱۲۲}

۲. عامل استعمار و استعمارزده

عامل استعمار و غرب‌زدگی اگرچه به لحاظ بیرونی و درونی دو عامل متفاوت‌اند، ولی به لحاظ خاستگاه و هدف، هر دو نتیجه واحد دارند و آن سلطه بر فرهنگ، مواد خام و بازارهای جهان اسلام است.

همه می‌دانیم و باید بدانیم که آنچه از قرن‌ها پیش تاکنون بر سر مسلمانان آمده، خصوصاً در یکی دو قرن اخیر که دست دولت‌های اجنبی به کشورهای اسلامی باز شده و سایه شوم آنان بلاد مسلمانان را به تاریکی و ظلمات کشانده است و ذخائر خداداد آنان را به باد فنا داده و به‌طور مدام می‌دهد، غفلت مسلمانان از مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام است که به دست استعمارگران و استثمار چیان و عمال غرب‌زده و شرق‌زده آنان به توده‌های مسلمانان محروم تحمیل شده است.^{۱۲۳} چپاول‌گران حيله‌گر کوشش کردند به دست عمال به اصطلاح روشنفکر خود اسلام را همچون مسیحیت منحرف، به انزوا کشانند.^{۱۲۴} اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکام [قردی] ... بدانید با شما کاری ندارند ... آنها نفت شما را می‌خواهند ... می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد.^{۱۲۵}

۳. ایجاد تفرقه میان عالم دینی و عالم سیاسی

از دیدگاه حضرت امام، استعمارگران برای غارت منابع و ترویج فرهنگ و ارزش‌های غربی، ابتدا میان دو قوه متفکر جامعه جدایی و تفرقه ایجاد کردند که عملاً زمینه را برای جدایی دین از سیاست فراهم کرد.

این معنا که دین از سیاست جداست، این مطلبی است که استعماری‌ها انداختند در ذهن مردم و می‌خواهند به واسطه این، دو فرقه را از هم جدا کنند. بعضی آنهایی که عالم دینی هستند علی‌حده‌شان کنند و آنهایی که غیرعالم دینی هستند علی‌حده‌شان کنند، سیاسیون را از سایر مردم جدا کنند تا استفاده‌هایشان را نکنند. اگر قوا با هم مجتمع شوند آنها می‌دانند که با اجتماع قوا نمی‌توانند منافعی را که می‌خواهند ببرند و لهذا دامن به این تفرقه‌ها زده‌اند.^{۱۲۶}

از منظر امام، جامعه بدون قشر روشنفکر و دانشگاهی راه به جایی نمی‌برد، همان‌طور که جامعه بدون روحانی ناقص است و باعث جدایی امور دنیوی و سیاسی از امور دینی و اخروی می‌شود. علما و دانشمندان این دو مرکز، لازم است کوشش کنند در پیوند دادن این دو قشر عزیز و باید بدانند که نه دانشگاهی بدون روحانی می‌تواند به استقلال برسد و نه روحانی بدون دانشگاهی.^{۱۲۷} من به تمام جناح‌ها ... چه جناح‌های روحانی ... چه سیاسیون و روشنفکران ... علاقه دارم و از همه اینها گلایه هم دارم ... نگویند ما اسلام منهای آخوند می‌خواهیم ... مثل این است که بگویند اسلامی را می‌خواهیم که سیاست نداشته باشد.^{۱۲۸}

۴. تعریف و تفسیر نادرست از مسائل عبادی

یکی از دسیسه‌هایی که معاندین القا کردند تا دین و حوزه‌های دینی را از دخالت در امور سیاسی جدا کنند، تلقی و تفسیر نادرستی است که از عبادت ارائه می‌کنند. به تعبیر امام خمینی عبادت این نیست که به گوشه‌ای رفته با خدای خود خلوت کنند و از امور اجتماعی و از مصالح مسلمانان غفلت داشته باشد.

شما اگر ادعیه امام سجاد و سایر ائمه را ملاحظه بفرمایید، مشحون است از اینکه مردم را بسازند. برای یک امر بالاتر از آن چیزی که مردم عادی تصور می‌کنند. دعوت به توحید، دعوت به تهذیب نفس، دعوت به اعتراض از دنیا، دعوت به خلوت با خدای تبارک و تعالی معنایش این نبوده است که مردم توی خانه‌هایشان بنشینند و از مصالح مسلمانان غفلت کنند.^{۱۲۹}

از منظر امام خمینی این‌گونه نیست که اگر کسی همه امور فردی را انجام دهد و به اصطلاح به سیر الی‌الله بپردازد، عبادت خدا را کرده است و اگر کسی به مسائل جامعه اسلامی

رسیدگی کند و راجع به آن حساس و فعال باشد، عبادت خدا را نکرده است.

در سیر الهی لازم نیست که انسان در یک گوشه‌ای بنشیند و بگوید من می‌خواهم سیر الی‌الله داشته باشم. خیر! سیر الی‌الله همان سیره و روش انبیا و خصوصاً پیامبر اسلام و ائمه معصومین است که در عین حال در جنگ وارد می‌شدند و می‌کشتند و کشته می‌دادند و حکومت می‌کردند، همه چیز سیر الی‌الله بود. این‌طور نبود که آن روزی که حضرت امیر مشغول جنگ است سیر الی‌الله نباشد و فقط در هنگامی که نماز می‌خواند سیر الی‌الله باشد، هر دویس سیر الی‌الله بود. بنابراین، پیامبر می‌فرمایند ضربت علی علیه السلام در روز خندق افضل از عبادت انبیین است.^{۱۳۰} عبادت جدای از سیاست و مصالح اجتماعی نبوده است. در اسلام همه کارهایی که دعوت به آن شده جنبه عبادی دارد. حتی در کارخانه‌ها کار کردن، در کشاورزی، کشاورزی کردن و در مدارس تعلیم و تربیت کردن همه شامل مصالح اسلامی است و جنبه عبادی دارد.^{۱۳۱}

۵. قداست‌زدایی از روحانیون متعهد و سیاسی

مردم مسلمان به لحاظ اعتقادات خود، قداست خاصی برای روحانیون قائل‌اند و خود را تابع آنها می‌دانند. بنابراین، در طول تاریخ هر زمان روحانیت حرکتی و جنبشی را شروع کرد، مردم از آنها تبعیت کردند؛ مانند: تحریم تنباکو، جنبش مشروطیت، نهضت انقلاب اسلامی^{۱۳۲} و به همین دلیل قدرت‌های استعماری به نقش سازنده قدرت روحانیون پی بردند و سعی کردند آنها را از مردم جدا کنند. در این رابطه یکی از راه‌ها قداست‌زدایی از روحانیون سیاسی و آگاه بود. آنها خوب فهمیده بودند که آن طایفه که پیش مردم هستند و نفوذ دارند و کلید باب علت هستند، باید طوری عمل بشود که ملت هم اجازه ندهد به اینها که در امور سیاسی دخالت کنند. خودشان هم باورشان بیاید که نباید در امور سیاسی دخالت کنند.^{۱۳۳}

امام خمینی در این باره اظهار می‌کنند که برای نفی قداست روحانیون سیاسی، از شیوه‌های علمی خصوصاً جامعه‌شناسی و روانشناسی استفاده کردند.

خودشان بحمدالله این فهم‌ها را ندارند، ولی اساتید و کارشناسانشان این نقشه‌ها را کشیده‌اند. استعمارگران انگلیسی که از سیصد سال پیش در ممالک شرق نفوذ کردند ... این برنامه را درست کردند بعدها نیز امریکایی‌ها ...^{۱۳۴}

چنان‌چه از مطلب مذکور فهمیده می‌شود، از منظر امام خمینی رواج سکولاریزم با یک ترفند علمی و تئوری‌پردازی علمی وارد سرزمین‌های اسلامی شد. تبلیغات دشمنان آنقدر قوی بود که

امام خمینی می‌گوید:

آنچنان تبلیغ کرده بودند که اوایل که من همان سال اول، دومی که آمدم به قم، در قم وضع جوری بود که یکی از روحانیون که رئیس بود در اینجا مورد طعن مردم بود، می‌گفتند در منزلش روزنامه پیدا می‌شود، روزنامه پیدا شدن در منزل یک روحانی را نقصش می‌دانستند.^{۱۳۵}

نکته قابل تأمل در این رابطه این است که به لحاظ جامعه‌شناسی و روانی، وقتی روحانیون

سیاسی فاقد قداست شدند دو نتیجه فاحش دارد:

اولاً: روحانیت در امور اجتماعی و سیاسی منشأ اثر نخواهد شد، چون لازمه حرکت‌های

اجتماعی حمایت مردم است. بنابراین، به تعبیر امام، دیگر حتی به نماز آنها هم نمی‌روند.

می‌گفتند این آخوند سیاسی شده، بیندازش دور، شاید به نماز او هم نمی‌-

رفتند، این چه بود؟ این روی نقشه‌ای بود که آخوند را از سیاست کنار

بگذارند.^{۱۳۶}

ثانیاً: منجر خواهد شد به اینکه آن روحانی که در مقابل مسائل اجتماعی احساس مسئولیت

نمی‌کند و حماقت از سرپای او می‌بارد، فضیلت و قداست به‌دست آورد.

وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان

غرق در احکام فردی و عبادی شد ... روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم

است که حماقت از سرپای وجودش بیارد.^{۱۳۷} قداست روحانیون که اینها

می‌گویند معنایش این است که بگذارید روحانیون مشغول مسجد و محراب،

همین مقدار در همین حدود باشند و سیاست را به امپراطور واگذار کنند. این

یک تزیی است که مسجد مال پاپ، سیاست مال امپراطور. اینها اینجور

قداست را می‌خواهند و نمی‌دانند که اسلام و پیامبر اسلام و اولیای اسلام، با

تمام قداست این مسائل را داشتند.^{۱۳۸} شأن بزرگ اهل علم این بود که آنها

نمی‌فمند سیاست را. اگر یک آقای اصلاً عقلش نرسید به اینکه سیاست

چیست، این بزرگوار بود و خیلی آقااست که دخالت در امور نمی‌کند، قربانش

بروم، چه آقای خوبی. ظهر می‌آید نمازش را می‌خواند و می‌رود توی

خانه‌اش می‌نشیند.^{۱۳۹}

عرب عمل کردن روحانیت در جامعه

در جامعه دینی، سمبل دین و دینداری روحانیون‌اند و عامه مردم هرگاه بخواهند الگوی

دینداری را تجسم کنند، روحانیت را در ذهن خودشان مجسم می‌کنند. حال اگر اینان نتوانند و یا

نخواهند دین را معرفی کنند و یا با عملکرد خود باعث دلسردی مردم شوند، مردم راجع به اصل

دین و خود روحانیت بدبین می‌شوند. تجربه عملی این مسئله را در غرب در عمل روحانیون

مسیحی در اروپا می‌توان ملاحظه کرد. در واقع مهم‌ترین علت سکولاریسم در اروپا همین مسئله بود؛ زیرا، نماینده دین و الگوی دین مسیحیت، روحانیت و دستگاه کلیسا بود که تحمل پیشرفت علوم را نداشت و با آزاداندیشان و متفکران مبارزه می‌کرد.^{۱۴۰} کرامت انسان‌ها را بازیچه کج‌فهمی‌ها و جمود فکری خودشان قرار داده بودند. بنابراین، قشر متفکر جامعه احساس کرده بود که دین، مانع تکامل، پیشرفت انسان، علم و... است. این امر در نهایت منجر به رنسانس و جدایی دین از سیاست شد و به همین دلیل امام خمینی به همان نسبت که از سیاست‌گریزی روحانیت نگران است، به همان نسبت از بد عمل کردن روحانیون نگران است.

به روحانیون اعلام می‌کنم که اگر چنانچه خدای نخواستہ در بین شما کسی است که برخلاف موازین اسلام عمل می‌کند، او را نهی کنید و اگر نپذیرفت، از جرگه روحانیت اخراج کنید.^{۱۴۱} آنقدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیت و غربت امیر مؤمنان علیه السلام که در تاریخ روشن است.^{۱۴۲}

۷. ایجاد تعارض میان دنیا و آخرت

تلقی و تعبیر امام از دنیا و آخرت چیست؟ چه ارتباطی میان آن دو وجود دارد؟ برخی عقیده دارند که هدف اصلی بعثت انبیا آخرت است، ولی امام معتقد است قرآن از امور دنیوی بیش از آخرت بحث کرده است:

نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن از نسبت صد به یک هم بیشتر است و از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را دربردارد، سه، چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان راجع به پروردگار است. مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است. بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.^{۱۴۳}

از منظر امام، پیامبر اکرم از لذایذ دنیا بهره می‌بردند و از دنیا فرار نمی‌کردند، والا این آیه که «لکم فی رسول‌الله اسوة حسنه»^{۱۴۴} معنا نداشت. از نظر امام، شعارهایی مانند: اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی، دنیا را به اهل آن واگذار، خانه آخرت را آباد کن، دنیا دار محنت و فقر مؤمن است (الفقر فخری) و آخرت بهشت مؤمن است و... اگر بدون ملاحظه دنیا و به‌طور مطلق گفته شود، انحراف از اسلام اصیل است و نتیجه منطقی چنین فکری این می‌شود که انسان مسلمان «یک آدم مقدس، یک آدم مذهبی است، یک آدمی است که اگر نفتش را هم

ببرند حرفی نمی‌زند و می‌گوید بردن مال دنیا چه ارزشی دارد».^{۱۲۵} بی‌شک تکیه افراطی بر بُعد معنوی دین در غرب، باعث تقویت اندیشه فردگرایی شده است. بنابراین، الآن مهم‌ترین مشکل جامعه لیبرالی عدم روحیه جمع‌گرایانه مردم در امور سیاسی اجتماعی و فردگرایی افراطی است. از این رو، در سال‌های اخیر اندیشه اگزیستانسیالیسم، مکاتب هایدگری، معنویت هندویی و بودایی مورد توجه واقع شده است.

۸. تلقی نادرست از تهذیب نفس و اخلاق

گاهی گفته می‌شود صحبت از مظالم و مفساد افراد حکومتی از اخلاق اسلامی به دور است و باعث غیبت کردن می‌شود که مساوی با خوردن گوشت برادر مسلمان است. چنین تلقی‌ای از اسلام مانع فعالیت سیاسی شده و عملاً جدایی دین از سیاست را منجر می‌شود. البته این مسئله در جهان اسلام ریشه تاریخی هم دارد، کما اینکه امام محمد غزالی در خصوص لعن به قاتلان امام حسین می‌گفت: چون معلوم نیست یزید دستور قتل امام حسین ع را داده است یا نه، پس لعن وی جایز نیست و حتی اسناد قتل هم به او جایز نیست.^{۱۲۶} امام خمینی در این باره می‌فرماید: «اسلام، احکام اخلاقی هم سیاسی است ... یک حکم اجتماعی است».^{۱۲۷} از منظر ایشان انسان مسلمان متعهد وقتی بر اعمال و رفتار مدیران حکومت اسلامی نظارت و انتقاد سازنده می‌کند و راجع به رفتار ظالمانه و غیرصحيح آنان سخن می‌راند، نه تنها خلاف اخلاق نیست بلکه براساس اصل امر به معروف و نهی از منکر، واجب شرعی است.^{۱۲۸}

نتیجه

پیوستگی و چسبندگی دین و سیاست از نظر امام خمینی آنچنان است که به زحمت می‌توان جدایی آن دو را حتی در ذهن تصور کرد. از منظر امام ع تصور ابعاد اجتماعی اسلام باعث تصدیق موضوع هم‌نشینی دین و سیاست است. آنچه دغدغه این تحقیق بوده است، بررسی زوایای وحدت دین و سیاست در دو سطح مختلف مفهومی و نهادی و نیز آسیب‌شناسی جدایی این دو مفهوم کلیدی در آرای سیاسی امام خمینی بوده است.

چنانچه ملاحظه شد، امام خمینی تفسیر حداکثری از دین ارائه می‌دهد. این تفسیر به‌گونه‌ای است که همه زوایای حیات فردی و اجتماعی انسان را شامل می‌شود. در واقع جامعیت آموزه‌های دینی امام در عرصه‌های کلامی، فلسفی، فقهی، عرفانی و اجتماعی، باعث شده است تا ایشان بین دین و سیاست توازن و انسجام منطقی در دو سطح مفهومی و نهادی را معتقد شوند و در

عرصه عملی نیز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این اعتقاد را در قالب ساختار جمهوری اسلامی و نهادهای مرتبط با آن تحقق عینی ببخشند.

به بیان دیگر، تفسیر امام از دین به گونه‌ای است که دین و سیاست را در نفس الامر هم‌نشین می‌بیند. بنابراین، تعبیر ایشان این است که حتی مسائل عبادی اسلام نیز در عین عبادی بودن جنبه اجتماعی هم دارند. یعنی عموم احکام و دستورات اسلامی مانند منشور چندبُعدی، ابعاد، مراتب و لایه‌های متعدده منسجم دارند.

طهری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۴.

پی‌نوشت‌ها:

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۰.
۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۶۲.
۳. رابرت دال، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسن ظفریان، تهران، نشر، مترجم، ۱۳۶۴، ص ۱۰.
۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۹/۸/۱۲.
۵. ر.ک: علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه و ابن‌منظور، لسان‌العرب و قاموس‌اللغه.
۶. اسماعیل دارابکلائی، نگرشی بر فلسفه سیاسی اسلام، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۱۵۰.
۷. الطریحی، مجمع‌البحرین، ماده ساس.
۸. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶.
۹. همان، ص ۲۰۲.
۱۰. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶.
۱۱. همان، ص ۲۸.
۱۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۵۸۴.
۱۳. بقره (۲): ۲۵۷.
۱۴. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر‌الحکم و درر‌الحکم، ج ۳، ص ۳۸۴.
۱۵. انبیاء (۲۱): ۳۷.
۱۶. قصص (۲۸): ۴۸.
۱۷. ص (۳۸): ۱۶.
۱۸. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۴، ص ۱۳.
۱۹. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۲۳.
۲۰. مک‌آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی‌کنی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۲۹.
۲۱. تامس اسپرینگز، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۵، ص ۱۰.
۲۲. موریس دو ورژه، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹، ص ۸.
۲۳. فیودور بورلاسکی، قدرت سیاسی، ماشین دولتی، ترجمه رهسپر، تهران، نشر آموزگار، ۱۳۶۰، ص ۱۵.
۲۴. برتراند راسل، قدرت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۲۱۷.
۲۵. رابرت دال، پیشین، ص ۶.

۲۶. علی اصغر حلبی، *مبانی اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام*، تهران، زوار، ۱۳۸۲، ص ۱۱.
۲۷. ابوالقاسم طاهری، *اصول علم سیاست*، تهران، پیام نور، ۱۳۷۴، ص ۱۰.
۲۸. همان، ص ۱۱.
۲۹. احمد بخشایشی اردستانی، *اصول علم سیاست*، تهران، آوای نور، ۱۳۷۶، ص ۲۰.
۳۰. امام خمینی، *شرح چهل حدیث*، تهران، نشر آثار امام، چ ۱۶، ۱۳۷۶، ص ۱۱۳.
۳۱. امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۴۷۲.
۳۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۲۳، ص ۷۶.
۳۳. آندرسن و دیگران، *آشنایی با علم سیاست*، ترجمه بهرام ملکوتی، ص ۳۰.
۳۴. هارولد ژلاسکی، *مقدمه‌ای بر سیاست*، ترجمه منوچهر صفا، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۷، ص ۲۰.
۳۵. میرزا ملکم‌خان، *مجموعه آثار*، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۲۷، ص ۱۲۷.
۳۶. موریس دو ورژه، *اصول علم سیاست*، پیشین، ص ۸.
۳۷. *صحیفه امام*، ج ۱۳، ص ۴۳۱.
۳۸. *صحیفه امام*، ج ۱۳، ص ۴۳۲.
۳۹. *صحیفه امام*، ج ۱۳، ص ۴۳۱.
۴۰. همان، ص ۴۳۲.
۴۱. امام خمینی، *وصیتنامه سیاسی - الهی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۷، بند ب، ص ۱۰.
۴۲. *شرح چهل حدیث*، تهران، نشر آثار امام، چ ۱۶، ۱۳۷۶، ص ۱۱۳.
۴۳. *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، پیشین، ص ۱۴۷.
۴۴. همان، ص ۱۵۳.
۴۵. همان، ص ۱۴۸.
۴۶. همان، ص ۱۵۲.
۴۷. *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۴۷۲.
۴۸. *تفسیر سوره حمد*، پیشین، ص ۱۷۴.
۴۹. *صحیفه امام*، ج ۱۷، ص ۱۴۰.
۵۰. *میزان الحکمه*، پیشین، ج ۴، ص ۵۸۴.
۵۱. *غرر و درر*، ج ۳، ص ۳۸۴.
۵۲. محمد بن حسن حر عاملی، *وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۳۱.
۵۳. *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، پیشین، ص ۱۵۲.
۵۴. *شرح چهل حدیث*، پیشین، ص ۱۶۹.

طهری

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۹۲

۵۵. تفسیر سوره حمد، پیشین، ص ۱۲۹.
۵۶. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۰۹.
۵۷. وصیتنامه سیاسی - الهی، پیشین، ص ۲۰.
۵۸. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۳۱.
۵۹. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۳۱-۴۳۲.
۶۰. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۳۲.
۶۱. همان.
۶۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۹.
۶۳. کلمات قصار، بندها و حکمت‌ها، مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی، ص ۲۹.
۶۴. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۲-۴۰۳.
۶۵. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۶۵.
۶۶. پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱.
۶۷. کتاب البیع، پیشین، ج ۲، ص ۴۶.
۶۸. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.
۶۹. همان، ص ۴۰۵.
۷۰. ولایت فقیه، پیشین، ص ۱۷۵.
۷۱. منصور میراحمدی، سکولاریسم اسلامی نقدی بر دیدگاه روشنفکران مسلمان، قم، پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، ۱۳۸۷، ص ۱۴.
۷۲. محمدحسن قدردان قراملکی، حکومت دینی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ص ۲۱.
۷۳. مهدی بازرگان، مرز میان دین و سیاست، تهران، ۱۳۴۱، ص ۴۷ و نیز عبدالکریم سروش، ایدئولوژی و دین دنیوی، کیان، ش ۳۱، ص ۱۱.
۷۴. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵.
۷۵. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵.
۷۶. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸.
۷۷. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۱۷.
۷۸. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۹.
۷۹. بلاغ، ص ۲۸.
۸۰. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۷۶.
۸۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۳.
۸۲. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۰۸.

۱۱۴. کلمات قصار، پیشین، ص ۱۲۰.
۱۱۵. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۱.
۱۱۶. کتاب البیع، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۶۶.
۱۱۷. صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۰.
۱۱۸. همان، ج ۲، ص ۳۲.
۱۱۹. برای آگاهی بیشتر از علل توهم تفکیک، ر.ک: مجموعه مقالات، ج ۴، اولین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیای تفکر دینی، مرتضی بدریان، فراگرد القای تفکر جدایی دین از سیاست، تهران، نشر آثار امام، ۱۳۸۷، ص ۴۶.
۱۲۰. ولایت فقیه، ص ۱۲۹.
۱۲۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۰.
۱۲۲. ولایت فقیه، ص ۱۲۸.
۱۲۳. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۸۸.
۱۲۴. همان، ص ۸۹.
۱۲۵. ولایت فقیه، پیشین، ص ۱۷.
۱۲۶. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۵۸.
۱۲۷. همان، ج ۹، ص ۱۸۷.
۱۲۸. همان، ج ۱، ص ۲۵۷.
۱۲۹. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۷۴.
۱۳۰. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۲۳.
۱۳۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۵۷.
۱۳۲. مرتضی بدریان، فراگرد، پیشین، ص ۵۰.
۱۳۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۰.
۱۳۴. ولایت فقیه، ص ۱۲۰.
۱۳۵. صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۱۱.
۱۳۶. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۰۳.
۱۳۷. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.
۱۳۸. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۸۲.
۱۳۹. همان، ج ۱۵، ص ۵۶.
۱۴۰. مرتضی بدریان، پیشین، ص ۵۴.
۱۴۱. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۲۳.
۱۴۲. همان، ج ۲۱، ص ۹۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۴۳. ولایت فقیہ، ص ۵.
۱۴۴. احزاب: ۲۱.
۱۴۵. صحیفہ نور، ج ۹، ص ۱۸۲.
۱۴۶. قصہ ارباب معرفت، سروش، ص ۲۸.
۱۴۷. صحیفہ نور، ج ۱۳، ص ۳.
۱۴۸. همان، ج ۱۵، ص ۳۴.

ظہور



پیشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹